

۲۰۲۰۶۱۵

گلچین اشعار حماسی شاهنامه فردوسی

داستان کتایون

ابوالقاسم فردوسی

گردآورنده:

بهرروز ایمان زاده

www.ketab.ir

سرشناسه	:	فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۲۱۶ ق.
عنوان قراردادی	:	Ferdowsi, Abolqasem
عنوان و نام پدیدآور	:	شاهنامه. برگزیده
مشخصات نشر	:	گلچین اشعار حماسی شاهنامه فردوسی : داستان کتابون/ابوالقاسم فردوسی : گردآورنده بهار ایمانزاده.
مشخصات ظاهری	:	تهران: کلک فرزانه، ۱۳۹۷.
شابک	:	۶۴ ص.
وضعیت فهرست نویسی	:	۱۲۰۰۰۰ ریال ۳۰۱-۹۵۴۳۲-۶۲۲-۹۷۸:
عنوان دیگر	:	فیبا
موضوع	:	داستان کتابون.
موضوع	:	فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۲۱۶ ق. شاهنامه -- شخصیت‌ها
موضوع	:	Ferdowsi, Abolqasem. Shahnameh -- Characters
موضوع	:	شعر فارسی -- قرن ۴ ق.
موضوع	:	th century ۱۰ Persian poetry
شناسه افروده	:	ایمانزاده، بهروز، ۱۳۴۶ -
رده بندی کنگره	:	۱۲۹۷۴۲۹۱ PIR ۸۵۴/الف
رده بندی دیوبی	:	۲۱/۱۹۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۵۵۵۸۰۰۳



کلک فرزانه

آدرس:

تهران، خیابان برادران گوهری ده متری
ارامنه کوچه شهید محمودی پلاک ۲ طبقه ۴
تلفن: ۸۸۴۷۰۲۵۲

نام کتاب: گلچین اشعار حماسی شاهنامه

داستان کتابون

ابوالقاسم فردوسی

گردآورنده: بهروز ایمانزاده

صفحه آرای: محمد علیزاده

ویراستار: آراد تحویلبداری

ناشر: انتشارات کلک فرزانه

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۴۳۲-۶۰۱

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

فهرست

۵	مقدمه
۱۱	باز آمدن گشتاسپ با زَریر
۱۳	رفتن گشتاسپ به سوی روم
۱۴	رسیدن گشتاسپ به روم
۱۶	بردن دهقانی گشتاسپ را در خانه‌ی خویش
۱۷	داستان کتایون، دختر قیصر
۱۹	دادن قیصر کتایون، گشتاسپ را
۲۰	خواستن میرین دختر دیگر را از قیصر
۲۳	کشتن گشتاسپ گُروگ را
۲۷	به زن خواستن اَهَرَن، دختر سوم شاه را
۳۰	کشتن گشتاسپ ازدها را و دادن قیصر دختر خود را به اَهَرَن
۳۳	هنر نمودن گشتاسپ در میدان
۳۵	نامه‌ی قیصر به الیاس و باز خواستن از او
۳۷	رزم گشتاسپ با الیاس و اسیر شدن الیاس
۳۸	باز ایران خواستن قیصر از لَهراسپ
۴۱	بردن زَریر پیغام لَهراسپ به قیصر
۴۲	باز رفتن گشتاسپ با زَریر به ایران زمین
۴۶	گشتاسپ
۴۶	آغاز ابیات دقیقی
۴۷	پیدا شدن زردشت و پذیرفتن گشتاسپ دین او را
۵۰	نپذیرفتن گشتاسپ باز ایران ارجاسپ را

- ۵۱ نامه نوشتن ارجاسپ گشتاسپ را
- ۵۳ پیمبران فرستادن ارجاسپ گشتاسپ را
- ۵۴ پاسخ دادن زریر ارجاسپ را
- ۵۵ بازگشتن فرستادگان ارجاسپ با پاسخ گشتاسپ
- ۵۸ گرد آوردن گشتاسپ لشکر خود را
- ۵۹ گفتن جاماسپ انجام رزم با گشتاسپ را

مقدمه

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دمیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و دیگر سرایندگان و گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند. استادی به بزرگی تاریخ که دریچه‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شیوایی سخن، ادبیات را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است و به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی او مانند سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده دریغاً شخصی بدین بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندکی از بسیار است. تولد او در سال ۳۲۹ در قریه باژ از ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروزه آرامگاه اوست. فردوسی مردی وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می‌توان در جای جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است و به خوبی آشکار است یافت بطوریکه سی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می‌برد و تمام دارایی خود را از دست می‌دهد و در پایان عمر تهیدست می‌شود چرا که عشق به ایران و ایرانی تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا که در خطر نیستی و فراموشی می‌دید احیا کند و بتواند از

بلاغت و فصاحت معجزه آسا و شیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال و فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدایی کرد. تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز نایستاد تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می آید جاودان نماید، برای ایرانی که می خواست جاودان بماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که پاسش «بداریم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از داستانها و افسانه‌ها و تاریخ ایران اطلاع و یا به داشتن آنها شوق و علاقه داشت و تربیت خانوادگی وی را بر این داشت که بدون مشوق و محرک، خود به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره نویسان در شرح حال فردوسی نوشته‌اند: که او به تشویق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این اشتباه آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنجانیده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظوم ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آغاز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و اگر فردوسی تقدیم منظومه خود را به پادشاهی لازم می شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خریدار اینگونه آثار بود، روی می نمود و به هر حال نمی توانست در آن تاریخ به درگاه سلطانی که هنوز روی کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی نه تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت، بلکه تنها کار او قصد قتل گوینده آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و پس.

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستانهایی مشغول بوده و بعضی از داستانها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در رأس همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و

یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
ثریا چون منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
و در یک قطعه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن می بینیم:

در ایوان ها نقش بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است
و این بیت اخیر از شهرت فراوان داستان بیژن و منیژه حکایت می کند تا بدانجاکه تصاویر آنها را در ایوان ها و بر دیوار خانه ها نیز نقش می کرده اند. فردوسی بنابر آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان برمی آید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاق فراوانی است که زیاده از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و دلیل آن است که فردوسی چنانکه در دیگر موارد شاهنامه دیده می شود، هنوز به نهایت بختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان نود بیت از یک قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاق است:

به پیچید بر خویشان بیژن	که چون رزم سازم برهنه تن
ز تورانیان من بدین خنجرا	ببرم فراوان سران را سرا
به پیمان جدا کرد از او خنجرا	به چربی کشیدش به بند اندرا
چو آمد به نزدیک شاه اندرا	گو دست بسته برهنه سرا
یکی دست بسته برهنه تن	یکی را ز پولاد پیراهنا
نبینی که این بدکش دیمنا	فزونی سگالد همی برهنه

یعنی ده درصد ابیات با قافیه هایی که الفهای زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم

شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را لایق آن نمیدانست که اثر عظیم و جاودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که سزاوار آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من این نامه فرخ گرفتم به فال	همی رنج بردم به بسیار سال
ندیدم سرافراز و بخشیده‌یی	بگاه کیان بر درخشنده‌ای
همه‌این سخن بردل‌آسان‌بود	جراز و خامشی هیچ درمان نبود
به جایی نبود هیچ پیدا درش	جراز نام شاهی نبود افسرش
که اندر خور باغ بایستی	اگر نیک بودی بشایستی
سخن را نگه داشتم سال بیست	بدان تا سازوار این گنج کیست
جهاندار محمود با فر وجود	که او را کند ماه و کیوان سجود
بسیامد نشت از بر تخت داد	جهاندار چون او ندارد بیاد

از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام وی کند و آخر کار قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این روزگار فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقار مورث خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و تهیدستی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظومه زیبایش بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد

بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج	فزون کردم اندیشه درد و رنج
به تاریخ شاهان نیاز آمدم	به پیش اختر دیر ساز آمدم
بزرگان و با دانش آزادگان	نبشتند یکسر سخن رایگان
نشسته نظاره من از دورشان	تو گفתי بدم پیش مزدورشان
جز احسنت ازیشان نبد بهره‌ام	بگفت اندر احسنتشان زهره‌ام
سر بدره‌های کهن بسته شد	وزان بند روشن دل خسته شد

در چنین حالی بود که دلالتان تبلیغاتی محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از شهرت دهقان زاده بزرگوار طوس افتادند. و او را به صلات جزیل محمود، که برای گستردن نام و آوازه خود به شاعر می‌داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهنامه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود به اسم او در آورد. او نیز پذیرفت و بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردوسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم نهایی شاهنامه و افزودن داستانهای نو سروده بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختلفی از آن پرداخت و نسخه دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگاه ریاست و سلطنت محمودی شد و فردوسی از ارتکاب این اشتباه آن دید که می‌بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنرا از غزنین به طوس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مورد توجه و محبت پادشاه غزنین قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت چنانچه بنابر همان روایت همه درهم‌های محمود را به حمامی و ققاعی بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و نژادی و دینی است. فردوسی در شاهنامه

بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او همه ترک بودند و او و فرزندانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال طبعاً تحمل دشنامهای فردوسی به ابا و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و مانند همه شیعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از جای جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردار کننده هر معتزلی و هر فلسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کرامی خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشانی که به گرد او زبان به تأیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازگاری داشت نه با آزاده مرد درست اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان و بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاده مرد ناگهان حربه تکفیر را بالای سر خود دید و تهدید شد که به جرم الهاد در زیر پای پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلاگریخت و از غزنین به هرات رفت و با اسماعیل و راق پدر ازرقی شاعر پناه پرد و شش ماه در خانه آن آزاده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند و چون فردوسی ایمن شد از هرات به طوس و از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شیعی مذهب باوندی آن دیار بنام «سپهد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از نیاکان بزرگ تو می‌رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او از بیم تیغ محمود لرزان بود و بدین کار تن در نداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومیادی و ناکامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر ابیات آن گذرانید تا به سال ۴۱۱ هجری در زادگاه خود «باز» در گذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.